

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال چهارم. شماره پانزدهم. بهار ۱۳۹۲

صفحات: ۱۰۳ - ۸۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۳/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۷

زن از دیدگاه جامی در «لیلی و مجنون»

علی اکبر افراسیاب پور*

فریدون طهماسبی**

چکیده

بررسی جایگاه زن در ادبیات فارسی با مطالعه ی متون برجسته ی نظم و نثر امکان پذیر است. یکی از آثار کم نظیری که بیش از همه به زن پرداخته، مثنوی هفت اورنگ جامی و داستان لیلی و مجنون در آن، است. در این داستان عاشقانه، لیلی در مقام زن، معشوق و محبوبی است که دارای ویژگی هایی چون زیبایی، عقلانیت، عزت نفس، وفاداری، لطافت، روحیه بخشی و مانند آن است. روایت جامی با نظامی، مکتبی و دهلوی تفاوت هایی دارد که شاخصه ی اصلی آن دیدگاه مثبت نسبت به زن می باشد و در آن واژه ی زن بسامدی بسیار بالاتر از مرد دارد.

کلید واژگان: جامی، لیلی و مجنون، زن، نظامی، دهلوی.

* دانشگاه آزاد اسلامی واحد جامع شوستر، کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، شوستر، ایران. (نویسنده مسئول، Hajsardam292@yahoo.com)

** دانشگاه شهید رجایی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، تهران، ایران.

*** دانشگاه آزاد اسلامی واحد جامع شوستر، عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، شوستر، ایران.

مقاله‌ی حاضر در نظر دارد با بررسی «لیلی و مجنون» یکی از آثار خاتم الشعراى قرن نهم هجرى که از پرکارترین شعرا و یا بهتر بگوییم، از دانشمندان این دوره است، دیدگاه او را نسبت به «زن»، روشن کند تا شاید بتوان جایگاه زن در آن دوره را بهتر شناخت. این اثر به یکی از اوزان بحر هزج و بر وزن لیلی و مجنون نظامی یعنی «مفعول مفاعلهن فعولن» است. توجه به این نکته که جامی یکی از عرفای بزرگ بود و مریدانی نیز داشت و اینکه یک عارف چه نظر و دیدگاهی راجع به زنان جامعه داشته است و می‌تواند عقاید خود را به وسیله‌ی آنان ترویج کند، قابل چشم پوشی نخواهد بود. او می‌دانست که تصوف زائیده‌ی ذهن ایرانیان نیست و بیشتر از کشورها و ادیان دیگری که به زن دید منفی دارند، وارد ایران شده است، «جامی بر خلاف گمان بعضی از مردم به تصوف از نظر آن که این مسلک نتیجه‌ی افکار ایرانیان است نمی‌نگرد.» (مدرس گیلانی، ۱۳۸۵: ۵)، پس کوشید تا افکار منفی راجع به زنان را اصلاح کند.

یکی از ویژگی‌های متون نظم و نثر در ادبیات عرفانی، حضور چشم‌گیر و ارزنده‌ی زن در عرصه‌های مختلف است. نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۹۸-۸۱۷ ه.ق)، از شعراى ادب پارسی در مثنوی هفت اورنگ و داستان «لیلی و مجنون» بیش از همه به مقام و جایگاه زن پرداخته است. در گذشته دیدگاه‌های شعراى دیگری همچون مولانا، سعدی، حافظ و... نسبت به زن بررسی شده است اما متأسفانه پیشینه‌ی تحقیقی راجع به این زمینه، از جامی وجود ندارد، پس با توجه به اینکه این اثر جامی خود داستانی است که حول محور یک زن می‌گردد، بهتر می‌تواند دیدگاه او را نسبت به زن نشان دهد و افق‌های تاریک دیدگاه این دانشمند و شاعر گرانقدر درباره‌ی زن را روشن گرداند.

تا کنون افراد بسیاری قبل و بعد از جامی روایت لیلی و مجنون را به نظم درآورده‌اند؛ «پس از نظامی ۸۶ نفر از شعرا به استقبال لیلی و مجنون رفته‌اند که امیر خسرو دهلوی، جامی و مکتبی از موفق‌ترین آنها هستند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۲). در این مقاله روایت‌های مختلف این داستان، با هم مقایسه شده است و در طی آن نشان داده شده است که جامی بهتر از دیگران از عهده‌ی این کار برآمده است.

«از برجستگی‌های روایت جامی براعت استهلال پر معنایی است که در این مثنوی آمده و از این نظر آن را بر نظایر خویش برتری بخشیده است.» (اختیاری، ۱۳۸۵: ۴) و با شاخ و برگ‌هایی که در جای‌جای این روایت داده است آن را قوی‌تر و زیبا تر نموده است و طبعاً ایرانی‌پسند تر، زیرا طبع بلند ایرانی به دنبال اوج است و این داستان، اوج عشق عاشق را نسبت به معشوق می‌نماید. عشق والا و پاکی که باعث می‌شود از زمین به آسمان صعود کند و معشوق آسمانی را دریابد و از حد جسم و مادیات والا تر و فراتر رود.

جامی در این داستان که در واقع، عقاید درونی و وجودی اوست، می‌کوشد زن را همه‌ناز و عقل نشان دهد و مرد را همه‌نیاز و وابسته به زن و برای رسیدن به اوج که همان معشوق ازلی است، باید از

راهی طی طریق کند که زن رهنماینده او باشد، دست او را بگیرد و پله پله تا او جش ببرد، تا جایی که دیگر حتی معشوق زمینی « لیلی » را نمی شناسد و نام و نشان معشوق دیرینه اش را که عمر و زندگانی اش را وقف او کرده است، از دلبر جو یا می شود :

گفتا تو کی ای و از کجایی بیهوده به سوی من چه آیی ؟

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۸ بیت ۲۵)

لیلی در روایت جامی، همان لیلی روایت های نظامی، مکتبی، امیر خسرو دهلوی و... است، اما با آن ها متفاوت است، زیرا دیدگاه جامی در مورد زن با آنها فرق زیادی دارد. او با نگاه یک عارف واصل و دید یک انسان آزاده ی ایرانی به این موجود اهورایی می نگرد. اگر در تمامی متون دینی هم کاوش شود بزرگان واصل مثل پیامبران و امامان یا سایر اولیاء، زن، این موجود آسمانی را بزرگ دانسته اند، زیرا نمودی از خداست. همواره برای او احترامی خاص قایل بوده اند و جای او را در صدر گذارده اند و هیچگاه به او به عنوان موجودی شیطانی، ضعیف، خوار، حسود، کم خرد و... نداده اند. زن در قرآن هم با مرد برابر است « ان اکرمکم عند الله اتقیکم » (سوره حجرات، آیه ۱۳)، بنابراین جای تعجب نیست اگر جامی نیز که فردی عارف و دیندار است، راه بزرگان دین را پیموده باشد و در جای جای تفکراتش رد پای عقاید ابن عربی دیده شود. ابن عربی می گوید: «اعلم ایدیک ... ان الانسانیه لما کانت حقیقه جامعه للرجل و المراه لم یکن للرجال علی النساء درجه من» (قیصری، ۱۳۸۰: ۷۸) و نیز در جای دیگر می گوید: «ان هذه المقامات لیست مخصوصه بالرجال فقد تکون للنساء ایضاً لکن لما کانت الغلبه للرجال تذکر باسم الرجال»

(ابن عربی، ۱۳۷۷: ۹۹)، «پس از دیدگاه ابن عربی زن، قابلیت سیر عرفانی و سلوک معنوی برای راهیابی به مقام ولایت را داراست» (بختیار، ۱۳۸۹: ۲). در این مثنوی حتی یک مورد نیز، اهانتی نسبت به زن دیده نمی شود، فقط در یک مورد از زبان - به قول خود جامی - فردی حسود و خبر چین که کم عقل و سخیف است، به لیلی توهین شده است که در این مورد نیز او خواسته نشان دهد که فقط مردان کم عقل و سخیف که حسود و خبر چین نیز باشند.

آن رفته ز قید عقل بیرون کامد روزی به سوی مجنون
وز لیلی و عقد او خبر گفت وان شیفته را ز نو برآشف

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۷۳ ابیات ۱۰ و ۱۱)

همین قسمت نیز دست مایه ی افرادی شده است که ارتباط بین ابیات قبل و بعد را دریافته اند یا اهلیت لازم را نداشته اند، پس از قول جامی این اهانت ها را نسبت به زن بیان نموده و گفته اند که دیدگاه جامی نسبت به زن منفی است و سپس این ابیات را به عنوان شاهد آورده اند، در صورتی که یک محقق آگاه کل داستان و ارتباط ابیات قبل و بعد از آنها را نیز در نظر می گیرد. جامی در این اورنگ، هر جا که سخنی از حسود و خبر چین به میان می آورد، آن سخنان را از جانب یک مرد ذکر می کند و حتی یک بار نیز از زنی با این اوصاف یاد نمی کند، چیزی که هنوز هم در جامعه ی ما به

زنان نسبت داده می شود. مقاله ی حاضر کوشیده تا نشان دهد جامی، زن را راهبر سالک، در راه پر فراز و نشیب عشق به سوی معشوق یگانه، معرفی می کند نه موجودی گناهکار و کریه المنظر. امید است توانسته باشد تا حد امکان از عهده ی این کار برآید و اتهام این افراد را از آن عارف و دانشمند نامی و والا مقام، رفع نماید.

خلاصه ی داستان لیلی و مجنون:

مردی ثروتمند در قبیله ی عامریان، ده پسر دارد که نام کوچکترین آنها قیس است:

از جاه هزار زیب و فر داشت وان از همه به که ده پسر داشت

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۶۴ بیت ۱۳)

قیس روزی از فردی نشان لیلی را می یابد و به سوی قبیله اش می شتابد و در همان نگاه اول به لیلی دل می بازد؛ اما لیلی به سادگی او را نمی پذیرد، بلکه او را می آزماید و هنگامی که قیس از این آزمایش سربلند بیرون می آید، با او سخن می گوید و هر دو به راز و نیاز می پردازند و با هم پیمان دوستی می بندند:

کسز قیس رمیده دل چو لیلی دریافت به سوی خویش میلی

می خواست که غور آن بداند تا بهره به قدر آن رساند

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۷۸ بیتهای ۳ و ۲)

قیس روز به روز شیفته تر از قبل می شود و مجنون نام می گیرد. پدر قیس او را نصیحت می کند اما بی فایده است خبر چینی به لیلی خبر می رساند که مجنون در گوشه ای ناله سر داده است و باعث پشیمانی لیلی می شود، پس نامه ای به مجنون می فرستد و از او عذر خواهی می کند و به سوی خویش فرا می خواند. پس از این دیدار مجنون به خاطر رسیدن به حاجت خود که همانا وصال معشوق است به حج می شتابد. مجنون پس از بازگشت از سفر حج به دیدار یار، می شتابد. این بار این قبیله ی لیلی است که پس از آگاهی از دیدار دو دلدا، لیلی را نصیحت به ترک این کار می کنند:

مجنون که وفا به عهد می کرد در رفتن کعبه جهد می کرد

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۹۵ بیت ۱۲)

لیلی از مجنون می خواهد که از این پس کمتر به دیدارش بیاید، زیرا بر جان او بیمناک است. پس از این مجنون تنها شب هنگام است که به ملاقات معشوق می شتابد؛ اما در یکی از این دیدارها ی شبانه مردی از قبیله ی لیلی آنها را می بیند و برای پدر او خبر می برد. پدر که خشمگین می شود و سوگند یاد می کند که اگر لیلی این کار را تکرار نماید، او را خواهد کشت. مجنون به خاطر حفظ جان لیلی به دیدار او نمی رود اما کمر به خدمت پیرزنی با دو طفل یتیمش می بندد، که در همسایگی لیلی خانه دارد، تا بتواند از دور هم که شده، معشوق را ببیند. حسودان و تنگ نظران این بار نیز پدر لیلی را با خبر می کنند و این بار پیرزن که بر جان مجنون ترسان است، او را مجبور به ترک خانه اش

می کند. پدر لیلی این بار از خلیفه یاری می جوید و خلیفه به قبیله ی مجنون فرمان می دهد که او دیگر به دیدارش نرود، در غیر این صورت، قتل قیس هیچ دیه ای نخواهد داشت و خون او مباح است. مجنون بیهوش می شود و خلیفه بر او ترحم می آورد، اما مجنون آواره ی کوه و بیابان می شود. پدر مجنون به خواستگاری لیلی می رود اما باز هم پدر لیلی که مجنون را دیوانه می انگارد، نمی پذیرد و دست رد بر سینه ی پدر قیس می نهد. روزی جنگجویی به نام نوفل، که از عشق مجنون آگاه می شود، کسی را به خواستگاری لیلی می فرستد، اما چون جواب رد می شنود، خود شخصاً به خواستگاری لیلی می رود، اما باز هم با همان پاسخ منفی مواجه می شود، پس مجنون که به وساطت نوفل امید بسته بود باز هم نا امید می شود و دوباره به کوه و صحرا پناهنده می شود:

با نوفل گفت کای ستمگر ای وعده ی تو سراب یکسر

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۲۱ بیت ۱۶)

روزی چوپان لیلی در بیابان به او خبر می دهد که اکنون لیلی در قبیله، تنهاست، پس به دیدار معشوق می شتابد و پس از دیدار و گفتگویی باز هم به بیابان رو می نهد. روزی خلیفه از شاعری مشهور به نام کثیر که خود عاشق عزه است، می پرسد که آیا کسی را شیفته تر از خود دیده ای؟ کثیر هم طی اشعاری، مجنون را شیفته تر از خود معرفی می کند:

زان گفت شنود زان زمینم گشت از سخنان او یقینم

کز عامریان ویست مجنون حال از غم لیلیش دگرگون

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۳۴ ابیات ۲۰ و ۲۱)

این بار خود خلیفه از پدر لیلی می خواهد که لیلی را به عقد مجنون در آورد، اما باز هم مجنون است که نا امید به صحرا می گریزد. روزی مجنون، قبیله ی لیلی را می بیند و در می یابد که لیلی عازم سفر حج است، پس بدون معرفی خویش، به دنبال کاروان او راه می افتد. در مکه ناگاه چشم دو دل داده به یکدیگر می افتد و دیداری صورت می پذیرد، اما این شادی به طول نمی انجامد، زیرا در راه بازگشت، جوانی ثروتمند و زیبا از قبیله ی ثقیف، به لیلی دل می بازد و سرانجام، پدر و مادر لیلی او را به زور به عقد جوان در می آورند، اما لیلی به معشوق وفادار می ماند:

خود را بکشم به تیغ بیداد وز دست جفات گردهم آزاد

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۵۰ ابیات ۱۴)

روزی مردی غماز، مجنون را از ماجرا آگاه می کند، که این خبر باعث می شود که او بیهوش شود. لیلی برای رفع بدگمانی مجنون، به او نامه ای می نویسد و در آن نامه، برگ کاه و تار مویی می نهد و حقیقت را شرح می دهد:

پیچید در آن به آرزویی برگ کاهی و تار مویی

یعنی ز آن روز کز تو فردم چون موزارم و چو کاه زردم

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۶۶ ابیات ۱۷ و ۱۸)

مدتی بعد شوهر لیلی می میرد و همان مرد خبر چینی که خبر عروسی لیلی را برای مجنون برده بود این بار خبر مرگ شوی لیلی را به او می رساند، مجنون به سوی لیلی می شتابد و با پوشیدن پوستینی مخفیانه و با کمک چوپان لیلی به دیدار او می رود و با او به گفتگو می نشیند:

برخاست فکنده پوست در بر
برخاست زد دست پای دیگر

(جامی، ۱۳۸۵، ص: ۸۸۱ بیت ۲۳)

بار دیگر به قصد گرفتن نذری در صف گدایان قرار می گیرد و نزد لیلی می رود، اما لیلی کاسه اش را می شکند، ولی در کمال ناباوری می بینیم که مجنون از این عمل لیلی پای افشانی می کند:

نا داده نصیب از آن طعماش
کفلیز زد و شکست جامش

مجنون چو شکست جام خود دید
گویا که جهان به کام خود دید

(جامی، ۱۳۸۵، ص: ۸۸۵ آیات ۱۹ و ۲۰)

دیداری دیگر نیز، هنگام رفتن لیلی با زنان قبیله اش، به صحرا رخ می دهد. پس از مدتی مردی عرب، مجنون را در میان آهوان که دیگر با او انس گرفته بودند، مرده می یابد، در حالی که آهویی را با یاد معشوق در آغوش داشت. خبر به لیلی می رسد، او هم از فراق معشوق، بیمار می شود و پس از چندی دل از دنیا بر می کند و طبق وصیتی که خود به مادرش نموده بود، زیر پای مجنون دفن می شود:

بشکاف زمین زیر پایش
زن حفره به قبر دلگشایش

(جامی، ۱۳۸۵، ص: ۹۰۳ آیات ۲)

تفاوت های داستان جامی با دیگر روایان

داستان با توصیف مجنون و آباء و اجدادش آغاز می شود. در روایت های دیگر پدر مجنون بی فرزند بوده و سپس مجنون متولد می شود، مثلا در روایت نظامی، پدر مجنون بی فرزند بوده و با نذر و نیاز صاحب مجنون می شود.

محتاج تر از صدف به فرزند
چون خوشه به دانه آرزومند

از حسرت آنکه دست بختش
شاخی به درآرد از درختش

(نظامی، ۱۳۸۹، ص: ۵۸ آیات ۴ و ۵)

در روایت امیر خسرو دهلوی نیز، یکی از پادشاهان عرب، یکباره صاحب فرزندی می شود و در روایت مکتبی نیز شاه عرب بی فرزند است و با عدل و داد، صاحب فرزندی می شود، اما جامی، یکی از ملوک عرب را به عنوان پدر قیس معرفی می کند که ده فرزند دارد و کوچکترین آنها، قیس است.

از جاه هزار زیب و فر داشت
وان از همه به که ده پسر داشت

(جامی، ۱۳۸۵، ص: ۷۶۴ بیت ۱۳)

نمود زن از همین ابتدای داستان جامی کاملا هویداست. او نیز همانند نیای مهین و سرشت ایرانی تبارش، زن را مظهر زایایی و تکاپو نشان داده است. جامی، مادر قیس را همانند دیگر روایان این

روایت، زنی نازا و عقیم نمی داند، بلکه بالعکس او را زنی می داند که از او ده پسر (ده مرد) به وجود آمده است، که مجنون با این صفات عرفانی کهن همه ی آنهاست، پس چه بسا بزرگترها، خصایلی به مراتب بهتر از او داشته اند و همه ی آنها از یک زن به وجود آمده است.

هنگامی که لیلی و مجنون به یکدیگر دل می بازند و سرآغاز عشق آن دو نام می گیرد، شعرای دیگر آنها را خردسال می دانند، مثلاً نظامی و امیر خسرو، آنها را در مکتب و در ده سالگی مجنون نشان می دهند که در این صورت باید لیلی از او هم کوچکتر باشد و مکتبی هنوز آنها را خردسال تر می نمایاند، یعنی مجنون را در پنج سالگی و در مکتب معرفی می کند که به تدریج عاشق لیلی می شود و باز هم احتمالاً باید لیلی کوچکتر از او باشد؛ این یعنی یک بازی کودکانه و یک عشق خام، البته اگر بشود در این سن و سال، نام عشق بر این رابطه نهاد:

یاران به حساب علم خوانی ایشان به حساب مهربانی

(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۶۲ بیت ۶)

طفلان خط ده قلم نوشتند ایشان غم دل به هم نوشتند

(مکتبی، ۱۳۷۹: ص ۱۴۸ بیت ۸)

اما جامی هیچگاه چنین چیزی را مطرح نمی کند زیرا، او برای عشق زن و مرد اهمیت عرفانی و معنوی قایل است و آن را یک بازی کودکانه نمی پندارد. آنها را در عنفوان جوانی نشان می دهد که عاقلانه خواهان زندگی با یکدیگر می شوند و یک عشق الهی پایه گذاری می شود. او هنوز هم به این قانع نمی شود، بلکه پا را فراتر می نهد و زن را معقول تر از مرد نشان می دهد؛ در صورتی که حتی انتخاب نام مجنون برای مرد بر تضاد او با هر گونه عقل، تاکید می کند. هنگامی که قیس به لیلی ابراز عشق می کند، او به سادگی نمی پذیرد و خود را مانند یک موجود بی هویت و بی استقلال و منفعل مرد نمی داند که با نگاه اول شیفته ی قیس شود و یا چون به او ابراز عشقی می شود، او هم عاشق شود. شعرای دیگر اکثراً زن را موجودی بی اختیار می دانند که فوراً نسبت به عشق یک مرد پاسخ مثبت می دهد و راهی جز این هم ندارد؛ یعنی یک موجود منفعل. اما جامی لیلی را یک موجود استقلال یافته و فاعل نشان می دهد، زیرا لیلی بعد از اینکه از عشق قیس اطلاع می یابد، ابتدا او را می آزماید تا به قول معروف یقین حاصل کند «چند مرده حلاج است» و هنگامی که از این آزمایش سربلند بیرون می آید، او را می پذیرد:

می خواست که غور آن بداند تا بهره به قدر آن رساند

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۷۸ بیت ۳)

حتی این عشق دیداری نبود، بلکه شنیدن اوصاف لیلی، قیس را به سوی او می کشاند، اما لیلی از این عشق بی اطلاع است و در حقیقت پس از آزمایش او، پذیرایش می گردد و عاشق او می شود، نه چشم و گوش بسته و از روی هوا و هوس. این عشق، عشقی عرفانی و پاک است، نه زمینی و جسمانی. پس جامی در این قسمت نیز زن را عاقل تر از مرد می نمایاند و بر این خصوصیت زن، که

فطرتاً اهل ناز و غرور است، تاکید می کند. عشق زن نزد جامی، کورکورانه نیست بلکه سنجیده و عاقلانه است که پس از آزمایش مرد توسط او به وجود می آید؛ او حتی تقابل عشق و عقل را زیر پا می نهد و زن را موجودی نشان می دهد که این هر دو را با هم می خواهد. زن در داستان جامی، شخصیتی پخته دارد و در کودکی شیفته قیس نشده است تا هوسی کودکانه تلقی شود، بلکه به عشقی آسمانی تبدیل می شود که به معشوق ازلی ختم می شود.

نظامی می گوید که خانواده ی لیلی پس از اطلاع از عشق بین مجنون و دخترشان به یکباره او را از رفتن به مکتب (میعادگاه عشاق) باز می دارند، یعنی جلوگیری از تحصیل دخترشان:

از بس که چو سگ زبان کشیدند ز آهو بره سبزه را بریدند

(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۶۴ بیت ۶)

امیر خسرو دهلوی ابتدا موضوع را مسالمت آمیز تر حل می کند اما سپس وضع لیلی را بدتر از نظامی نشان می دهد؛ به این ترتیب که، مادر لیلی فرزندش را نصیحت می کند و او را از این عشق منع می کند و حتی بعد با پدرش مشورت می کند و این شورا، رای به ترک این عشق می دهد، اما به دلیل اینکه نصیحت بی فایده است، لیلی را محبوس می کنند تا پی مجنون نرود و این یعنی توهین به مقام یک زن، تا بتوان حتی در خانه ی پدری اش او را زندانی کنند. حبس زنان در ادبیات سنتی ما به ویژه داستان های عاشقانه ای که بار عرفانی دارند، وسیله ای است برای تهذیب نفس و آراستگی درونی و گامی در جهت خودشناسی بیشتر، اما جامی تا جایی که می تواند با این نظریه مقابله می کند و آن را در داستان نمی آورد؛ فقط در آخر داستان و هنگام ازدواج او آن را مطرح می کند که در واقع واقعیات جامعه ی آن روز را نشان می دهد و می خواهد احترام لیلی به والدینش را بنمایاند. مکتبی نیز از همان ابتدا نشان می دهد که پدر و مادر لیلی او را از رفتن به مکتب باز می دارند و او را محبوس می کنند که عوامل منفی نظامی و امیر خسرو دهلوی را با هم در بر دارد و زن را این چنین نا شایست تحقر میکند و در خانه ی پدر مورد ظلم واقع می گیرد و شکنجه می شود. جامی در روایت خود نقل می کند که خانواده، لیلی را نصیحت می کند تا او دست از این عشق بشوید:

یک شب ز کمال مهربانی در گوشه ی خلوتی که دانی

فرزند خجسته را نشانندند بر وی سخن گهر فشانندند

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۹۸ ابیات ۹ و ۱۰)

اما چون نصیحت بی فایده است، مجنون را از تردد به کوی لیلی باز می دارند بدون اینکه به فرزندشان آزار و اذیتی برسانند و یا به او توهین کنند و سپس چون منع مجنون از تردد نیز، بی فایده است، نزد خلیفه شکایت می کنند تا او مجنون را از این کار باز دارد. این یعنی نگاهی بخردانه به زن، یعنی اینکه به او به چشم موجودی آزاد بنگریم، نه یک پرنده ی زندانی که اسیر دست خانواده

است. این نوع دیدگاه به دوره های متاخر نزدیک تر است، زیرا در کل ادبیات داستانی ما، زن موجودی وابسته است، نه آزاد.

نظامی به حج رفتن مجنون را به اجبار خانواده نشان می دهد تا شاید بدین وسیله عشق او فروکش نماید، بدون اینکه مجنون خودش علاقه ای به این کار داشته باشد و می گوید که این سفر نتیجه ی عکس دارد و به جای اینکه عشق او فروکش کند، شعله ور می گردد:

چون موسم حج رسید برخاست
فرزند عزیز را به صد جهد
اشتر طلید و محمل آراست
بنشانند چو ماه در یکی مهـد

(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۷۹ ابیات ۱۲ و ۱۳)

در روایت امیر خسرو می بینیم که باز هم مجنون به اجبار به حج می رود اما این بار جنون او بیش از پیش می شود و به اوج می رسد. در روایت مکتبی اصلاً موضوع حج رفتن مطرح نمی شود. جامی اما به حج رفتن را امری اختیاری نشان می دهد که خود خواسته است نه به اجبار دیگران:

بر من باشد حجی پیاده
یک حج چه بود که صد زیاده

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۹۳ بیت ۱۵)

تفاوت دیگر این است که مجنون دوبار به حج می رود که بار اول نذری برای رسیدن به لیلی است و بار دوم ناخواسته و همراه قافله ی لیلی، و نیز اینکه با کمال شگفتی می بینیم که لیلی نیز به حج می رود، چیزی که در روایت های دیگر اثری از آن شاهد نمی شود. جامی در کمال خضوع، برابری زن و مرد را حتی در عبادت و نزد خداوند مطرح می کند. شاید این سوال مطرح شود که چرا مجنون دوبار اما لیلی یک بار به حج می رود؟ پاسخ این است که بار دوم، مجنون به قصد حج نمی رود. هنگامی که در بادیه به کاروان لیلی برخورد می کند که عازم حج بود، ناخواسته و فقط به قصد همراهی با معشوق با آنها همراه می شود، نه به قصد حج کردن.

در روایات نظامی و مکتبی نوفل دوبار با قبیله ی لیلی می جنگد و لیلی را برای مجنون می طلبد که در روایت نظامی، هر دو جنگ به صلح می انجامد، اما در روایت مکتبی بار اول به نفع نوفل و بار دوم به زیان او می انجامد. امیر خسرو هم می گوید که نوفل یک بار با قبیله ی لیلی می جنگد و شکست می خورد. مثلاً نظامی درباره ی نوفل و تدارک دیدن سپاهیان چنین می آورد:

صد مرد گزین کارزاری
آراسته کرد و رفت پویان
پرنده چو مرغ در سواری
چون شیر سیاه جنگ مویان

(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۱۰۹ ابیات ۴ و ۵)

اما نوفل جامی، فردی صلح طلب است و جنگ نمی کند آن هم با قبیله ی زنی که معشوق مجنون است و احترام را حتی در حق قبیله ی زن نیز رعایت می کند و فقط به صورت مسالمت آمیز لیلی را از خانواده اش خواستگاری می کند، بدون هیچ گونه تعرض و توهین به زن و قبیله اش. در این خواستگاری نوفل خطاب به پدر لیلی می گوید:

فرمود که قیس نیک پیوند
برتر باشد ز هر که گویی
کامروز بود مرا چو فرزند
موصوف به هر هنر که گویی
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۱۸ بیت ۲۷ و ص ۱۱۹ بیت ۱)

طبق داستان نظامی و امیر خسرو، مجنون هیچگاه به دیار لیلی نمی رود اما مکتبی می گوید، یکبار به خانه لیلی می رود و توسط خانواده ی لیلی سنگباران می شود:

سر تا قدمش ز سنگ خسته
پا تا سرش استخوان شکسته
(مکتبی، ۱۳۷۹: ص ۹۶ بیت ۱۷)

اما در داستان جامی، مجنون بارها و بارها و به بهانه های مختلف به دیدار لیلی می شتابد.

منزل به دیار یار کردی
و آنجا همه شب قرار کردی
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۰۱ بیت ۳)

محمل به دیار لیلی افکند
سر شته ی وصل یافت پیوند
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۹۷ بیت ۲۰)

جامی در این دیدارها مرد را سراسر نیاز و زن را تماماً ناز نشان می دهد و خصوصیات بی نظیری را در این ایات به زن نسبت می دهد که خواننده را به شگفتی وا می دارد. او شعر و شعور را در هم می آمیزد و نار و نور را ترکیب می کند و در آن جاده ی بی انتهای زن ستیزی قرن نهم با جادوی شعرش تا این حد به زن بها می دهد و او را ارج می نهد. نیاز مرد به درگاه زن چندین بار در داستان جامی روی می دهد که بسیار هم پر رنگ نشان داده می شود.

در روایت های نظامی و مکتبی و جامی، مجنون هیچگاه با شخص دیگری به جز لیلی ازدواج نمی کند اما در روایت امیر خسرو، مجنون با خدیجه، دختر نوفل ازدواج می کند. شاید جایی با این عدم ازدواج مجنون، گذشته از اینکه شدت عشق مرد به یک زن را می نمایاند، می خواهد عقیده ی تک همسری را نیز القا کند. خودش نیز در ۴۰ سالگی یعنی اوج شعور یک انسان ازدواج کرده است و هیچگاه همسر دومی نیز برنگزیده است.

با توجه به اینکه عقیده ی چند همسری در آن دوران رواج داشته است که به وسیله ی اسلام در ایران تحکیم شده بود، اما جامی با کمال شجاعت عقیده اش را در شعرش فریاد زده است. در مورد لیلی نیز، نظامی و مکتبی می نویسند که لیلی با ابن سلام ازدواج می کند:

بر رسم عرب به هم نشستند
عقدی که شکسته باز بستند

(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۱۳۹ بیت ۹)

امیر خسرو هم می گوید، لیلی ازدواج نمی کند، اما جامی می نویسد که لیلی به اجبار پدر و مادرش و برای اینکه نمی خواهد به آنها بی حرمتی کند و در واقع احسان به والدین را ترک نکند به ازدواج با جوانی به نام ثقیف که شیفته ی لیلی می شود، رضایت می دهد اما هرگز اجازه نمی دهد که ابن سلام حتی او را لمس کند و به مجنون وفادار باقی می ماند.

با مادر و با پدر چه گوید

بیرون ز رضایشان چه جوید

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۴۸ بیت ۱۶)

کت بار دگر اگر بینم

دست آورده به آستینم

بر روی تو آستین فشانم

بفرق تو کین برانم

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۵۰ آیات ۱۳ و ۱۴)

در این واقعه چند نکته قابل ذکر است:

اول: زن را در جامعه ی آن روز نشان می دهد که تا چه اندازه مورد ظلم و تحمیل عقیده قرار می گرفت، حتی در مورد ازدواج که یکی از خصوصی ترین امور، در زندگی هر فرد است.
دوم: این زن چقدر دیندار و معقول است که با وجود اینکه میلی به این ازدواج ندارد اما، به خاطر احترام به پدر و مادر با اجبار آنها در این امر موافقت می کند و تن به این ازدواج اجباری می دهد.
سوم: باز هم این زن نسبت به معجون وفادار می ماند و هرگز به او خیانت نمی کند، هر چند در ظاهر با ثقیف ازدواج می کند اما در واقع به قیس وفادار است، هر چند که نافرمانی از همسر شرعی خود باشد.

چهارم: این بار دوم است که پدر و مادر به او پیشنهاد ازدواج داده اند و لیلی بار اول که قبل از سفر حج بوده است و از آن سرباز زده، اکنون که پس از حج دیگر به یک انسان کامل تر تبدیل شده، دیگر بی احترامی به پدر و مادر را که آنقدر مورد تاکید خداوند است، جایز نمی داند و با آنها مخالفت نمی کند، تا مبادا آنها را برنجانند، پس این ازدواج را نمی توان بی وفایی به معجون نامید.
در روایات نظامی و امیر خسرو، معجون یک بار به لیلی نامه می نویسد و مکتبی می گوید لیلی یک بار به معجون نامه می نویسد، اما جامی می گوید یکبار لیلی به معجون نامه می نویسد و یک بار معجون به لیلی، یعنی حتی این مورد کوچک نیز از تیز بینی جامی دور نمانده است که مساوات را بین زن و مرد رعایت کند و هر دو به تعداد مساوی برای هم نامه می نویسند.

از قول لیلی می نویسد:

در طی صحیفه ای مطول

چون زلف سیاه خود مسلسل

تحریر کند به خون دیده

از خامه ی هر مژه چکیده

(جامی ص ۸۶۲ آیات ۱۴ و ۱۵)

از قول معجون می نویسد:

معجون چو به نامه در قلم زد

در اول نامه این رقم زد

(جامی ص ۸۶۸ بیت ۲۳)

همانطور که پیش تر اشاره شد در مورد حج نیز فقط جامی بود که نوشت لیلی هم به حج رفت و اینها نکته های کوچک اما قابل تاملی هستند.

نظامی و مکتبی می گویند مادر مجنون می میرد اما امیر خسرو و جامی این عقیده را ندارند. شاید جامی، مادر را میرا نمی نمایاند، او مرگ مادر را نمی خواهد و از آن سخنی به میان نمی آورد. به نظر می رسد او که در ابتدا نیز مادر، این کلمه ی مقدس را با تولد ده مرد، زایا نشان داده بود، نمی خواهد فانی نشان دهد، بلکه او را جاودان می داند، حتی اگر این جاودانگی با وجود فرزندان او باشد. نظامی اندوه مجنون در مرگ مادرش چنین می نمایاند:

مجنون ز رحیل مادر خویش زد دست دریغ بر سر خویش
(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۲۰۶ بیت ۱۳)

در روایت نظامی و مکتبی و امیر خسرو، اثری از این واقعه مشاهده نمی شود اما جامی می گوید که مجنون هنگامی که در می یابد لیلی فقیران را اطعام می کند، گدای او شد و کاسه پیش داشت تا از او گدایی کند، اما مجنون گدای غذای مادی نبود بلکه گدای عشق لیلی بود، پس لیلی نیز که به این نکته واقف است کاسه ی او را که در حقیقت وسیله ای برای گدایی مادیات است، می شکند تا بدین ترتیب وسیله ی گدایی ظاهری را به معنوی تبدیل کند. قوی ترین برداشتی که از کاسه شکنی لیلی می شود، توجه خاص و متفاوت لیلی به مجنون است:

نادیده نصیب از آن طعامش کفلیز زد و شکست جامش
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۸۵ بیت ۱۹)

مجنون نیز متوجه می شود و حتی نوای شکستن کاسه اش به دست لیلی، او را به سماع وا می دارد و از این حرکت لیلی خشنود می شود و در مقابل حیرت همگان به پایکوبی می پردازد زیرا به توجه خاص و ویژه ی معشوق نایل شده است. از آنجایی که فقط در روایت جامی چنین نکته ای مطرح می شود، مشخص می شود که، جامی که خود یک متفکر بزرگ است، زن را نیز متفکر دانسته است زیرا با یک حرکت، چنین مرد را به غلیان در می آورد، او را در هم می ریزد و به تفکر معنوی وا می دارد؛ زن را نیز چاره اندیش فقرا نشان می دهد که در حال اطعام آنها است.

در روایت نظامی و امیر خسرو ابتدا این لیلی است که بیمار می شود و جان می بازد و سپس مجنون می میرد. نظامی برای مرگ لیلی چنین می نویسد:

تب لرزه شکست پیکرش را تبخاله گزید شگرش را
(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۲۵۰ بیت ۱)

بعد از مرگ لیلی برای مرگ مجنون می نویسد:

پهلوی که دخمه را گشادند در پهلوی لیلیش نهادند
(نظامی، ۱۳۸۹: ص ۲۶۸ بیت ۹)

اما در روایت مکتبی اصلاً راجع به این موضوع سخنی به میان نیامده است و تنها جامی می نویسد که ابتدا مجنون می میرد و پس از او لیلی دار فانی را وداع می گوید. اما جامی، حتی در مرگ این دو دل داده سعی دارد، مرد را قربانی عشق یک زن نشان دهد نه بالعکس و نیز زن را چنان وفادار و عاطفی

می نمایاند که مرگ دلبر را تاب نمی آورد و او نیز زندگی را بدرود می گوید. او مرگ مجنون را چنین نشان می دهد:

خفته به مگاکی ای هم آغوش
وز مرگ شده به خواب خرگوش
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۹۳ بیت ۲)

او مرگ لیلی را بعد از مجنون اینگونه می نمایاند:

مرد از غم فراغ و من نیز
دل بنهاده ام به مرگ و تن نیز
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۲۰۲ بیت ۱۵)

جامی زن را قوی تر از مرد نشان می دهد که در مقابل مشکلات کمر خم نمی کند، اما مجنون سرانجام بر اثر همین مشکلات راه عشق دوری از معشوق، تسلیم می شود و زندگی را ترک می گوید و این زن قوی و پراپت فقط در مقابل مرگ معشوق است که تسلیم مرگ می شود، نه مشکلات راه عشق، آن هم به امید اینکه شاید بعد از مرگ همراه و همدم معشوق شود زیرا در منظومه های عاشقانه عارفانه، عاشق و معشوق چنان با هم یکی می شوند که تفکیک ناپذیر به نظر می رسند.

خصوصیات لیلی (زن) از نظر جامی:

زیبایی:

زن قصه ی جامی بسیار زیباست. موجودی زمینی که می خواهد آغاز گر عشقی ازلی و آسمانی شود باید هم زیبا باشد. زیبایی او نه ساختگی و تصنعی، بلکه خدادادی است و باعث شده که خواهان فراوانی داشته باشد:

رویی ز حساب وصف بیرون
مژگانش ز مشک تیر دلدوز
چشمش به نظاره دوخت در رو
آهو چشمی که گویی آهو
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۹۶ ابیات ۳ تا ۵)

تعقل:

جامی در جاهای مختلف ذکر نموده است که لیلی بسیار عاقل است و رفتار و گفتاری کاملاً عاقلانه دارد، اما مجنون به لیلی عقل می بازد و کارهای دیوانه وار زیادی مرتکب می شود اما « زن » این روایت هیچگاه از مسیر عقل خارج نمی شود حتی در جاده ی پر پیچ و خم عشق و سختی های آن:

آن پرده ز رخ گشاد می داشت
وین صبر و خرد به باد می داشت
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۶۹ بیت ۱۹)

حتی در جایی از داستان می گوید هنگامی که لیلی به مجنون نامه می دهد، برگ کاه و تار مویی هم برایش می فرستد که این کار معنای عمیقی دربردارد، برگ کاه یعنی از فراق، رویم چون کاه

زرد شده و تار مو یعنی در فراق چون مو لاغر شده ام و اینگونه با زیرکی تمام به زجر و اندوهش
تجسم عینی بخشیده است :

پیچیده در آن به آرزویی برگ کاهی و تار مویی
یعنی ز آن روز کز تو فردم چون مو زارم چو گاه زارم
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۶۶ ایات ۱۷ و ۱۸)

عزت نفس داشتن :

با اینکه لیلی عاشق مجنون می شود اما در فراق او هیچگاه به سوی او نمی شتابد، بلکه منتظر می ماند
تا مجنون خود این کار را انجام دهد :

من فرش حرم سرای خویشم جنبش نبود ز جای خویشم
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۷۱ بیت ۲۲)

آب زندگانی و روح مرد :

جامی زن را همانند آب حیات بخش یک مرد می بیند و چنان این مطلب را می پرورد که آن مرد
را تشنه جگر می خواند که بسیار محتاج به آب است نه یک فرد عادی، کسی که از تشنگی جگرش
در سوز و گداز است و قدر آب را بهتر می داند و به آن محتاج تر است و به آن اقرار دارد :

لیلی است چو آب زندگانی من تشنه جگر چنانکه دانی
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۷۳ بیت ۷)

جامی زن را روح مرد می داند و مرد را جسم، و این عقیده را نسبت به لیلی بیان می کند

او جان من است و من تن او را او هست مرا بس و من او را
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۸۶ بیت ۲۴)

کافسوس که تن بماند و جان رفت از دل صبر و ز تن توان رفت

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۴۵ بیت ۱۵)

ناز کردن زن :

جامی مجنون را به پای لیلی می افکند و این کار را ننگ و عار نمی داند، او به این هم اکتفا
نمی کند و می نویسد که اطرافیان نیز آن را ننگ ندانستند و مجنون را از این کار منع نمی کنند بلکه
کار او را تحسین می کنند یا لیلی را مثل پادشاهی بر مسند می نماید و مجنون را خادم خطاب می کند:

همزادانش دوان ز هر سوی حاضر گشتند مرحبا گوی
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۷۴ بیت ۹)

بوسید به خدمت آستانه بر پای ستاد خادمانه
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۷۴ بیت ۲۵)

لیلی گلی از گلاب شسته مجنون خسی از سراب رسته
(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۹۴ بیت ۷)

شه بهر گدا کجا کشد آه مه سوی سها کی افکند راه

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۲۴ بیت ۵)

وفاداری:

زن در داستان لیلی و معجون جامی زن از عشق خود در برابر نامحرم محافظت می کند، حتی پس از ازدواج با ثقیف. در این روایت لیلی سوگند های گوناگونی برای وفاداری به عشق خود نسبت به معجون، یاد می کند و به او می گوید که او تنها و یگانه عشق یک زن (لیلی) است، کاری که هر زنی در قبال عشق واقعی زندگانی اش انجام می دهد و تا دم مرگ به آن وفادار می ماند. جامی نیز به خوبی به این نکته واقف است و این حس زیبای زنانه را بسیار زیبا در این داستان به تصویر می کشد:

تا لوح وفات شد درستم	از حرف دو کون لوح شستم
زین عهد که با تو بستم امروز	عهد همه را شکستم امروز
لیلی چو کمر به عهد در بست	در مهد وفا به عهد بنشست

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۷۸۲ ابیات ۷ و ۸ و ۱۰)

او بعد از وفات معجون می گوید:

من قالب و قیس بود جانم	بی جان به چه حيله زنده مانم
زد کوس رحیل جانم اینک	من هم ز عقب روانم اینک

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۹۸ ابیات ۱۹ و ۲۰)

زو بود به باغ عمر مرگم	و امروز برای اوست مرگم
------------------------	------------------------

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۹۰۱ بیت ۳)

روحیه بخشی به مرد:

معجون از جدایی نالان می شود و لیلی او را دلداری می دهد و روحیه می بخشد، کاری که اغلب زنان خوب و کاردان می کنند و از نظر جامی زن، که نمونه ی آن را در لیلی تجسم می بخشد، چنین است:

آن گفت دلم ز غم دو نیم است	وین گفت چه غم خدا کریم است
----------------------------	----------------------------

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۳۱ ابیات ۱۲)

لطافت طبیعت در وجود زن:

جامی طبیعت و آنچه در اوست نیز نشانی از لیلی (زن) و اوصاف او می داند، حتی فراتر می رود و او را مانند کعبه می داند. در این اوصاف از تشبیه تفضیل فراوان استفاده می کند تا زن را برتر از زیبایی های طبیعت با آن همه جلال و جبروتشان، نشان دهد:

گل هاش که رنگ و بو گرفتست	از عارض و زلف او گرفتست
هر لاله به خون که چهره شسته	از خاک به داغ اوست رسته

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۳۶ ابیات ۸ و ۹)

به کمال رساندن مرد:

مجنون به وسیله ی عشق لیلی به مقام های راه عشق دست پیدا می کند و آن چنان در آنها فانی می شود که دیگر حتی با دیدن معشوق دیرین او را نمی شناسد و نام و نشان او را می پرسد ؛ او به وسیله یک زن به معشوق ازلی دست پیدا می کند و از معشوق زمینی به معشوق آسمانی راه می یابد. مجنون همه ی اینها را مدیون لیلی است و لیلی یک زن است.

نشست درخت وار از پای	در حیرت عشق آن دلارای
مرغان به سرش نشسته لختی	می بود ستاده چون درختی
مستغرق عشق فرق بر جای	یک ذره زوی نمانده بر جای

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۸۸ ایات ۶ و ۷ و ۲۱)

او رسیدن به خدا توسط زن را کاملاً در این ایات نشان می دهد:

از جام رهیده شد سرانجام	مستیش ز باده بود نه از جام
گلهای حقیقت از مجازش	بشگفت به بوستان رازش

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۹۶ ایات ۱۰ و ۱۱)

وز نام نگر به صاحب نام

از جام به باده گیر آرام

(جامی، ۱۳۸۵: ص ۸۹۷ بیت ۵)

بررسی آماری به دست آمده از داستان لیلی و مجنون:

با بررسی لیلی و مجنون اطلاعات آماری زیر به دست آمده است:

از مقایسه ی فوق که «زن» حتی اگر بیشتر از «مرد» تکرار نشده باشد، اما کمتر نیز نبوده است و در برخی موارد به وضوح تکرر «زن» بسیار پررنگ دیده می شود و باید این نکته را نیز در نظر گرفت که مرد در ادب پارسی اکثراً به معنای مطلق انسان آورده شده است نه صرفاً جنس مذکر. در مقایسه ی تکرار کلمه «لیلی و مجنون» به طور آشکار مشاهده می شود که کلمه ی «لیلی» ۵۵ بار بیشتر از «مجنون» تکرار شده است که تعداد بسیار چشمگیری است، آن هم فقط در یک اورنگ از اورنگ های هفتگانه ی او، از این بسامد بالای «لیلی» نسبت به «مجنون» به راحتی دیدگاه جامی نسبت به مقام زن هویدا می شود.

نتیجه گیری

با توجه به بررسی انجام شده، دیدگاه جامی نسبت به زن کاملاً مثبت ارزیابی می شود، اگر چه میان اذهان عامه و نه اهل ادب، دقیقاً عکس این مطلب درج شده است و جامی را کاملاً ضد زن می دانند حال باید در پاسخ چنین افرادی گفت که هر اهل ادبی می داند که در شعر برای بررسی معنا و مفهوم یک یا چند بیت باید به ایات قبل و بعد آن توجه کرد و حتی گاه لازم می شود، چندین صفحه به عقب برگشت یا جلو رفت ؛ در این مورد ایاتی که ایشان به آن اشاره دارند، (۱۳۸۵: بیت ۲۱: ص

۸۵۳ تا بیت ۸: ص ۸۵۴) نیز، وضع چنین است. در این ابیات سخنانی که درباره ی زن گفته شده است، از زبان جامی نیست و باید این نکته را در خاطر داشت که در همان قسمت خود جامی به

تعداد دفعات تکرار	زن	مرد	مادر	دختر	شوی	پدر	پسر	لیلی	مجنون
	۱۲ بار	۱۵ بار	۱۸ بار	۲ بار	۳ بار	۲۵ بار	۱ بار	۲۳۵ بار	۱۸۰ بار

صراحت از آن اشخاص به نام حاسدان یاد می کند و غمازان، کسانی که می خواهند میانه ی عاشق و معشوق را از روی حسد آشفته کنند، و مجنون را از سر حسادت، نسبت به لیلی بدبین کنند. در دو جای این اورنگ مشاهده می شود که، جامی از زبان لیلی نسبت مشکلات زنان در جامعه ی آن روز اعتراض می کند و خیلی زیبا و هنرمندانه محدودیت هایی را که جامعه بر زنان روا می داشته است، محکوم می کند. او عقاید تحمیلی جامعه بر زنان را رد می کند و برای زنان مظلوم و جامعه ی کوتاه بین، متأسف می شود و این تأسف را به خواننده منتقل می کند. جامی در داستان لیلی و مجنون یا اورنگ ششم خود به زن از دیدگاههای متفاوت نگریسته است. او فقط بعد جسمانی زن را از دید یک مرد در نظر نداشته است بلکه بعد روحانی و شخصیت های گوناگونی را که یک زن می تواند ایفا کند، مد نظر داشته است، شخصیت های گوناگونی همچون: مادر، همسر، خواهر و دختر. آری او همه ی این نقش ها را برای جنس زن در نظر داشته است به جز معشوقه بودن و بعد شهبانی. شاید چنین سوالی در ذهن ایجاد شود که، مگر لیلی معشوق مجنون نبود؟ در جواب باید گفت:

معشوقه بود اما بر خلاف سایر معشوقه ها در این اورنگ، بعد روحانی معشوق مطرح است، بعدی که مکمل شخصیت مرد است، بعدی که راه مرد را در رسیدن به مقصد عرفانی اش هموار و کوتاه می کند و بدون او مقصد مرد، ناکجا آباد خواهد بود.

معمولاً شعرا یا نویسندگان در خلال بخش هایی از شعرشان به عنوان حسن ختام یا در بعضی موارد در هنگام شروع، فصل هایی را تحت عنوان نصیحت به فرزند و یا... در نظر می گیرند که معمولاً در آن قسمت ها عقاید و تجربیات شخصی خود را به فرزندان یا اشخاص دیگری آموزش می دهند، جامی نیز از صفحه ی ۹۰۶ تا ۹۱۰ یعنی چهار صفحه ی پایانی اورنگ ششم خود (لیلی و مجنون) فصلی با عنوان «در نصیحت فرزند ارجمند» آورده است که به نظر می رسد اگر جامی حتی ذره ای نسبت به زن، تفکرات منفی و بدبینانه داشت، قطعاً آن را با فرزندش در میان می گذاشت و او را از جنس مونث بر حذر می داشت و یا لاقلاً صفت های ناروا یا بدی را که جامعه، به خصوص جامعه ی آن دوره، به زن نسبت می داد، برای زن بر می شمرد، یا لاقلاً اشاره ای گذرا به آنها می نمود، ولی او این کار را نکرده است و حتی رد پای کمرنگ نیز از چنین تفکراتی دیده نمی شود. او هیچگاه مرد را بالاتر و برتر از زن ندانسته است و حتی در بسیاری موارد زن را بسیار برتر دانسته و مرد را در مقابل او حقیر. گاهی نیز برای آن دو مقامی برابر قائل شده است و قرآن را سرلوحه ی خویش قرار داده است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۷۷) فصوص الحکم، شرح تاج الدین خوارزمی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات قم.
- اختیاری زهرا، (۱۳۸۵) لیلی و مجنون گنابادی و مقایسه با لیلی و مجنون های برجسته سده نهم، ادبیات و علوم انسانی سابق، سال چهل و سوم، شماره ۴، ۱۲ صفحه.
- بختیار مریم، (۱۳۸۹) مقام زن در عرفان با تکیه بر آراء ابن عربی، فصلنامه زن و فرهنگ دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز، شماره اول، ۵ صفحه.
- جامی عبد الرحمن، (۱۳۸۵) تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، انتشارات اهورا.
- ذوالفقاری حسن، (۱۳۸۸) مقایسه چهار روایت لیلی و مجنون (نظامی، امیر خسرو، جامی و مکتبی)، پژوهش های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، دوره جدید شماره ۱، ۲۱ صفحه .
- قیصری داوود بن محمد (۱۳۸۰) رسایل، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- مکتبی، (۱۳۷۹) لیلی و مجنون، تهران، نشر قطره
- نظامی گنجه ای، (۱۳۸۹) لیلی و مجنون، تهران، نشر قطره.